



سال بیستم

اول حوت ۱۳۴۰

شماره دوم

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی

دردوره اسلامی

(۲)

شماره اول و مطالب فرنگی

برمکیان و دیگر نظام‌سیر کلتوری و فکری آن یکی از دو دمانهای معروف باخی که بدر بار خلقای عباسی اقتدار فراوان داشته و از رجال درجه اول این سازمان بودند، برمکیان اند که اصلاً از افغانستان و متولیان معبد مشهور و تاریخی نوبهار بلخ بودند و در اوایل طلوع اسلام غالباً دین بودائی داشتند (۱) این خانواده معروف پنجاه سال از ۱۳۶ هـ تا ۱۸۶ هـ (۷۵۴-۸۰۳ م) در نهایت لیاقت و داد و دهش، زمام نظم و نسق خلافت عباسی و وزارت بغداد و حکمرانی خراسان را تا سند در دست داشتند و در حقیقت عامل بزرگ عروج خلافت عباسی بودند.

[۱] لمانسایکو، دیدیای اسلامی ماده برمکی، بارتولد

این دودمان بلخی در انتقال کلتور و افکار و مبانی مدنی هند به عرب و از عرب به هند سهم بارزی داشته و ازسند تا بغداد از راه افغانستان بساط عدل و کرم و علم پروری و بسط مدنیت و تهذیب را گسترده اند. چنانچه دو نفر ازین دودمان در عصر معتصم خلیفه عباسی (حدود ۲۲۰ تا ۲۳۵ م) بنام محمد بن یحیی (۱) و عمران بن موسی بن یحیی بن خالد برمکی حکمداران سند بوده و این سرزمین را بحر کات عمرانی و مدنی و علمی دوره عباسیان بغداد ربط میدادند و اخیرالذکر در سند شهری را بنام بیضاء آباد نموده بود (۲) حتی به عقیده زاخا و مستشرق معروف خود کلمه برمک که نام این خاندان است در سنسکریت پره مکه Paramhka بود، که معنی آن برتر و دارای مرتبت بلند باشد (۳) و این کلمه در پشتو بشکل (یرمخ) بهمین معنی موجود است و (خ) پشتو همواره در هند، به (ك) تبدیل میشد مانند خانپور و کانپور و خرو کهر و غیره.

خاندان برمکیان افغانستان در انتقال آثار علمی و کلتوری هند از راه افغانستان بدنیای عرب مساعی بزرگی بخرج دادند، زیرا معبد نوبهار بلخ یعنی مقر این دودمان مرجع تمام مردم بودائی هند و چین و افغانستان بود و حتی قزوینی گوید که برامکه متولیان اصلی این معبد بوده و در جگانه هند و خاقان چین بزیارت آن همواره می آمدند، و بادای عبادت و سجده می پرداختند (۴) و در چنین حال برمکیان بلخی با کلتور و فرهنگ و آداب هندی و چینی و بودائی آشنائی تمام داشته و حتی بقول ابن فقیه و یاقوت، برمک مؤسس این خاندان سالهادر کشمیر بسر برده بود (۵) بنابراین افراد این خاندان بعد از قبول اسلام نیز به انکشاف علوم و فرهنگ هندی همت می گماشتند و اطباء و علمای هندی را به دارالترجمه و شفاخانهای بغداد می خواستند، و برای تحقیق مذاهب و ادویة هندی و فوود علمی

[۱] معجم الانساب ز امباور ۲/۴۱۵ [۲] تعلقات هند و عرب ۳۳۴

[۳] مقدمه کتاب التوند ص ۳۹ بیعد . [۴] آنا ر البلا د ص ۲۲۱

[۵] کتاب البلدان ۳۲۴ و معجم البلدان کلمه نوبهار

را می فرستادند (۱) چنانچه ابن ندیم در سال ۳۷۷ هـ ۹۸۷ م درین باره چنین تصریح کرده است: «در دوره حکومت عربی توجه فراوانی که بامور هند شده، نتیجه مساعی یحیی بن خالد برمکی و دودمان برمکیان است، که دانشمندان طب و حکیمان هندی را به بغداد خواسته بودند و همین یحیی مردی را بهند فرستاد تا عقایر هندی را بیاورد و در تحقیق ادیان هندی کتابی را بنویسد» (۲) این کتابی که بامر برمکیان بر ادیان هندی نوشته بودند از بین رفته، ولی ابن ندیم از یک نسخه آن که روز جمعه ۲۷ محرم سنه (۲۴۹ هـ ۸۶۳ م) نوشته شده بود، مطالب مهمی را راجع به برخی از بت کدهای هند و بامیان و دوت بزرگ آن خنگ بت و سرخ بت و دیگر عقائد و فرق مذهبی هند و بودا و غیره نقل مینماید (۳) که نمونه بسیار خوب انتقال کلتور و افکار هند از راه افغانستان بدنیای عرب شمرده میشود، و مادر حدود سنه (۲۵۰ هـ ۷۶۴ م) می بینیم، که این شناسائی کلتوری بین هند و عرب بدرجهائی رسیده بود، که جاحظ نیز یسندۀ دانشمند معروف عرب (متوفی ۷۶۹ م) نیز با هند و ابطی داشت (۴) و کتابی را در برتری سیاهان بر سپیدان در شرح مزایای علمی و ادبی و قیافت و کلتور مردم هند نوشت (۵) وی از علماء و اطبای معروف هند که یحیی بن خالد برمکی از هند وستان خواسته بود مانند بهله و منکاوسندباد و غیره نام می برد (۶) و همین منکا بود که در دربار بغداد بعلاج شهزادگان می پرداخت و خلیفه او را سخت نواخته و در دارالترجمه خویش به ترجمه آثار سنسکریت گماشت، و فرزند بهله که صالح نام داشت نیز از اطبای نامور بغداد گردید (۷) و بقول ابن ندیم، ابن دهن طبیب هندی در بیمارستان برمکیان سر طبیب بوده و بترجمه کتب هندی بعربی گماشته شده بود (۸) که اصل نام وی بقول زاخاو در هندی دهنیا یا دهنن باشد (۹).

[۱] تعلقات هند و عرب ۱۱۹ [۲] الفهرست ۴۸۴ [۳] الفهرست ۴۸۸
 (۴) ابن خلکان، شرح حال عمر و بن بحر الجاحظ (۵) فخرالسدان علی البیضان از جاحظ
 ص ۸۱ طبع مصر ۱۳۲۴ هـ (۶) کتاب البیان ۴۰ [۷] تاریخ الاطباء ابن ابی اصیبه ۳۳۲
 [۸] الفهرست ۴۴۲ و الیقوبی ۱۰۵ [۹] مقدمه انگلیسی کتاب الهند، ص ۳۳

در نتیجه مساعی برمکیان بلخی که بجلب علمای هند پرداختند، دانشمندان غرب در ریاضی از قام هندسی را از هندیان آموختند (۱) و همچنین کتب زیاد سنسکریت در طب و ریاضی و عقا قیر بامر یحیی بن خالد برمکی در بیمارستان برمکیان از طرف اطبا و دانشمندان هندی که بحضور برمکیان بودند به عربی ترجمه شدند (۲) و حتی همان عالم هندی که اسد هند را برده بود، دوشاگرد بزرگ را تربیه کرد، که یکی ابراهیم فزاری و دیگر یعقوب بن طارق باشد، و این هر دو در تعمیم ریاضی و تفسیر سدھانتا و فلک شناسی خدمات شایانی نموده اند (۳).

دیگر از آثار هندی که در انتقال افکار هند در خراسان و ممالک عربی مؤثر بود، کتاب معروف کلید و دمنه است که در سنسکریت نام آن، کرتکا دمنکا، است. این کتاب در خزینة ملوک هند بود، و در عصر انوشیروان ساسانی، طبیب دانائی بر زویه نام بامر شاه آنرا از هند بایران برد، و به پهلوی ترجمه کرد، و بزرگ مهر بختگان حکیم و مشاور در باریک باب بنام «برزویه» بر آن افزود و تا عصر مأمون خلیفه عباسی در خزینة شاهان باقی بود، این کتاب از همان نسخه پهلوی بوسیله عبدالله بن مقفع (مقتول ۱۴۵ هـ ۷۶۲ م) به عربی درآمد. و بعد از آن بامر براهمکه، ابان بن عبد الحمید لاجقی آنرا نظم کرد و پس از و باز در سنه (۱۶۵ هـ ۷۸۱ م) عبدالله بن هلال اهوازی آنرا بنام یحیی بن خالد برمکی به عربی ترجمه کرد، و سهل بن نوبخت حکیم بنظم در آورد و از حضور یحیی بن خالد برمکی هزار دینار جایزه یافت (۴) و همین کتابست که در تمام ملل اسلامی شهرت یافت و در عصر سامانیان باز رودکی شاعر معروف دری بامر امیر نصر بن احمد و تشویق بلعمی وزیر در حدود (۳۲۰ هـ ۹۳۳ م) آنرا به رسی در آورد (۵) و پس از آن در عصر غزنویان ابوالمعالی نصرالله بن محمد غزنوی وزیر بهرامشاه

[۱] اخوان الصفا فصل بدایة الحروف، کتاب الهند ص ۹۳، انسابکلوپیدیا برتانیکا

ص ۱۹ [۲] الفهرست ۴۸۴ [۳] تعلقات هند و عرب ۲۲۸

(۴) سبک شناسی بهار ۲/ ۲۵۱ (۵) احوال و آثار رودکی ۱۰۹۹ به بعد [۸]

آنرا در حدود (۵۳۹ هـ ۱۱۴۴ م) بفارسی از عربی ترجمه کرد. و باز در عصر سلجوقیان بهاءالدین احمد قانعی طوسی آنرا بنام عزالدین کیکاوس (حدود ۱۲۱۳ هـ ۶۱۰ م) بنظم فارسی در آورد، تا که بالاخره در هرات ملاحسین واعظ کاشفی هر وی آنرا در حدود (۹۰۰ هـ ۱۴۹۴ م) بنام انوار سهیلی، و در هند ابوالفضل بن مبارک وزیر جلال الدین اکبر آنرا بنام «عیار دانش» ترجمه نمود، و از روی همین نسخه است که افضل خان ولد اشرف خان نواسه خو شحال خان ختک آنرا در اکوره کنار دریای کابل در حدود (۱۶۹۸ م) به پشتو هم ترجمه کرده است، که از تمام آن شما مقدار و وجه سیر فکری را از عصر برامکه تا قرن دوازدهم هجری قیاس کرده میتوانید. یکی از خدمات فراموش نشدنی بر مکیان به فرهنگ اسلام، تاسیس صنعت کاغذ سازی در بغداد است که اصلاً اختراع مردم چین بوده و مردم ماوراء النهر آنرا از راه هندوستان بدست آوردند. هنگامیکه بر مکیان بر امور خراسان و خلافت بغداد چیره شدند صنعت گران کاغذ را از سمرقند به بغداد بردند و آنرا در ممالک اسلامی رایج نمودند (۱) که از راه اندلس همین صنعت به اروپائیان انتقال کرد (۲) سیر افکار از راه کلتور و زبان و علم و فلسفه:

ابن ندیم درباره احوال سمنیه (بودائیان) و نبی ایشان بوذاسف از کتابی نقل مینماید که آنرا یکتفر خراسانی نوشته بود (۳) و ازین هم ثابت می آید که خراسانیان وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند (۴) هکذا انتقال دین بودائی از هندوستان به ختن و چین غربی و ماوراء النهر از راه معابد بامیان و قو بهار بلخ صورت گرفته، چنانچه سلیمان تاجر در سنه (۲۳۷ هـ ۸۳۷ م) می نویسد: «اصل دیانت چینی از هندوستان است، و بتهای بده را هندیان برای چینیان می ساختند، و مردم هر دو کشور به تناسخ عقیده دارند، ولی در جزویات مختلف اند». (۵) همچنین از قول یکتفر مؤلف چینی Ponyong (۱۲۵ م) ثابت است که راه چینیان به هند صرف کابل

(۱) تاریخ فرهنگ دکتور عیسی صدیق ۴۰۷

(۲) تاریخ عرب از هتی Hitti ص ۸۶ (۳) الفهرست ۴۸۴

(۴) تعلقات هند و عرب ۲۲۸ (۵) سفرنامه سلیمان تاجر ص ۵۷ طبع پاریس ۱۸۱۱ م

Kao-Fon بود. که بطرف جنوب مشرق آن راهی به کشور Chau-you یعنی هند میرسید،

و در آنوقت تحت اقتدار یوچی Yue-Tche بود. (۱)

از نظائر دیگر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که در سنه (۲۷۰ تا ۸۸۳ م) راجه مهر و گ (پادشاه کشمیر و پنجاب) به حاکم منصوره سند امیر عبدالله بن عمر نوشت که شخصی را بحضورم بفرست که بزبان هندی احکام اسلامی را بما آموخته بتواند مطابق این خواهش یکی از افراد مسلمانان غرب خراسان که مرد هوشیار و شاعری بود، و چندین زبان هندوستان را می دانست فرستاده شد. وی قصیده‌ئی را بزبان راجه تقدیم داشت که خیلی پسند افتاد، این مرد سه سال بدربار راجه بماند و بخواهش وی، قرآن عظیم را بزبان هندی ترجمه کرد، که آنرا روزانه می شنید (۲)

دیگر از مظاهر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که زبان عربی و فارسی از راه خراسان بسر زمین هند رسید و علمای مشهوری در علوم اسلامی درین سر زمین نشو نما کردند، که از آن جمله ابو معشر نجیح سندی در قرن دوم هجری در علوم حدیث و سیرت امام بود، و ابو عطاء سندی بزبان عربی شعر میگفت (۳) و البشاری مقدسی در منصوره قاضی ابو محمد منصور عالم صاحب تصانیف و امام مذهب داؤد ظاهری را با بسی از فقهای حنفی دیده بود (۴) و در حدود (۳۴۰ تا ۹۵۱ م) در ملتان زبانهای فارسی و سندی یکجا گفته میشد (۵) و بقول ابن حوقل مردم آنجا عیناً مانند هندوان لباس می پوشیدند و عربی و سندی حرف میزدند (۶) و باشندگان این شهر اکثر عرب بودند که زبان فارسی را هم میدانستند (۷) و در عهد حکمرانی عمران بر مکی قبائل اعراب یمنی (قحطانی) و حجازی

(۱) Foreign Notes on South India تالیف نیل کنتنواشا ستری ص ۱۰ و ۱۱

(۲) عجائب الهند، ص ۳ طبع لیدن

(۳) تعلقات هند و عرب ۳۰۳ (۴) احسن التماسیم ۴۸۱

(۵) ممالک الممالک اصطخری (۶) سورة الارض ۲۳۲ (۷) احسن التماسیم ۴۸۰

(نزاری) در سند متمرکز شده بودند (۱) و بقول مسعودی زبان مردم دیبل (نزدیک کراچی) نیز عربی و سندهی بود (۲) و حتی این سلطه دینی و فرهنگی درین عصر تا قنوج شهر مشهور هندی هم رسیده بود. چون در سنه ۳۰۳ هـ ۹۱۵ م مسعودی مورخ معروف آنجا را دید، با حکومت اسلامی ملتان ملحق بود (۳) و مسلمانان و علمای اسلامی با مسجد جامع دران شهر موجود بودند (۴).

اما از هند نیز افکار و علوم و حتی فلسفه حلول و تراوانا و جادو و منتر از راه خراسان به پارس و عرب انتقال یافت. چنانچه حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ ۹۲۲ م) از سکنه بیضاء پارس که یکی از مشاهیر صوفیه مفرط اسلامی است، مسئله وحدة الوجود مفرط حلولی را از فلسفه هند با برخی از علوم غریبه هندی مانند نیر نجات و جادو و منتر و ریسمان بازی آموخت، و برای آموزش آن از خراسان و مرو (۵) به هند سفر کرد و این سفر اورالوئی ماسینون Louis Massinon بحواله کتاب ابن باکویه صوفی شیرازی نقل میکند (۶) و بر او نیز بحواله کتاب العیون ابن مسکویه از سفر وی به هند ذکری دارد، و گوید که بقول ابن جوزی، حلاج در هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان بسیر آفاق و انفس پرداخت (۷) و طوری که محققین علوم اسلامی رای دارند، عقائد حلاج در کتاب الطواسین و دیگر آثار و اشعارش با وحدة الوجودیکه صوفیه معتبر و محتاط اسلامی بآن قائل اند فرقی ندارد، و به عقائد حلول و فلسفه اوتار هندی نزدیکی دارد (۸).

در چنین احوالیکه افکار و انتقال مواد کلتوری از شرق به غرب آسیا و بالعکس جریان داشت و علماء و شعراء و دانشمندان رفت و آمد می کردند، و شمشیر فاتحان عرب نیز سر زمین های جدید را می گشود و توسیع

(۱) فتوح البلدان ۴۴۶ (۲) مروج الذهب ۲۸۱/۱ (۳) مروج الذهب ۲۷۲/۱

(۴) احسن التقاسیم ۴۸۰/۱ بیعد (۵) طبقات الصوفیه عبد الله انصاری غنی ۲۷۱

(۶) اخبار الحلاج ۴۱/۳۱ (۷) ترجمه تاریخ ادبی ایران ۱/۶۳۱

(۸) تعلقات هند و عرب ۲۴۹ و البلد و التاريخ مقدسی ۲/۹۲

تأثیر های ادبی و زبانی نیز درین زمان بنظر می آید، مثلاً عربی و پارسی بافا تحان و علما و تجار عربی و خراسانی به هند آمد، و با لعکس اثر زبانی های هند و کلمات سنسکریت و سندهی برالسنة عربی و پارسی افتاد، که این مبحث امثله فراوان در ادب هر دو زبان دارد، ولی ما بطور نمونه چند مثال رامی آوریم و ثابت می سازیم که محل جریان این انتقال کلتوری هم افغانستان بود: در اوائل دوره اسلامی رفت و آمد اقوام جت از وادی سند به ممالک غرب آسیا جاری بود، که از خراسان و اراضی جنوب افغانستان قافله های بزرگ آنها گذشته و بفرس حرکت می کردند و قاعربستان میرسیدند، و این اقوام تا کنون هم در افغانستان بنام جت در حالت خاتمه بدوش موجودند. عربها این نام را زط گفته معرب ساختند (۱) چنانچه در عصر نبوی در خود مدینه طبیب زط را در دودمان حضرت پیغمبر در علاج حضرت عایشه می یابیم (۲) و مورخ مسعودی ازین مردم ذکرها دارد. (۳)

بزرگ بن شهریار که در حدود (۳۰۰ هـ ۹۱۲ م) بین سواحل خلیج پارس و هندنا خدائی میکرد، همواره برای سوداگران کلمه بنیانیه رامی آورد (۴) که اصلاً عربی نیست و از بنیا گرفته شده که هند یست و در پارسی و پشتوی افغانستان تا کنون هم مروج است، و ازین راه عربی رفته بود.

در اصطلاحات علمی فلکی کلمه اوج نقطه نهائی بلندی Climax را گویند که پارسی آن اوگ است (۵) این کلمه از (اوج) سنسکریت آمده (۶) و در ادب پارسی هم «اوج کمال» مروج است. ولی رابطه انتقال آن در پشتو نیز بنظر می آید، زیرا درین زبان (اوجت) تا کنون بمعنی بلند است.

در زبان پشتو و پارسی افغانستان (بته) یا (بتهه) برنج نرم پخته ایست که عموماً می پزند، این کلمه در سندهی (بهات) است که در افغانستان (بته) گویند.

(۱) مفاتیح العلوم ۷۴ (۲) الادب المفرد امام بخاری ص ۲۰ (۳) مروج الذهب

(۴) عجائب الهند ۱۱۸ (۵) مفاتیح العلوم ۲۲۱ (۶) تعلقات هند و عرب ۱۴۲

و بعد از آنکه به عربی رفت، (بهطه) گردید (۱) هکذا در صنعت کندها را برای بودا (بده) مؤسس این دین مجسمه های زیبایی را از زمان قبل الا سلام میساختند چون عربها باین سر زمین پا گذاشتند، اینچنین مجسمه ها را بتعداد بسیار دیدند، که آنرا در زبانهای محلی افغانستان به تحریف از بده (بت) می گفتند، اعراب این کلمه را (بد) و جمع آنرا (بدده) گفتند (۲) که در کتاب شاپور گان مانی در پهلوی خراسانی نیز (بد) بود (۳) و در اشعار ابوالعلاء معری در عربی هم آمده است. این کلمه در ادب قدیم پشتو در حدود (۱۲۰۳۵۶۰۰) در کلمه (بودتون) بمعنی بتخانه موجود است (۴) و در ادب پارسی هم (بت قندهار) مستعمل بود که بمناسبت زیبایی آن، شکل ادبی را بخود گرفته است. سنائی غزنوی راست:

صانعی باید حکیم و قادر و قائم بذات تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار
(ص ۱۴۱ دیوان سنائی)

تلخ گردد عیش شیرین بر بتان قندهار چون بگناه بذله زان لب لطف باری پسر!
(دیوان سنائی ص ۴۴۳)

اکنون که سیر و انتقال کلمات هندی را از راه خراسان به عربی نشان دادیم، برای نمونه عکس این مسئله را که کلمات فارسی و پشتو به هند رفته صرف در چند کلمه توضیح میدهیم: در اواخر قرن سوم هجری هنگا میکه بزرگ بن شهریار ناخدای پارسی از هند دیدن میکرد، در شهر چیمور یا صیمور (مغرب) کرانه بحیره عرب که در آنجا بسا مسلمانان با مسجد جامع ایشان موجود بود (۵) راجه این سرزمین برای اداره امور مسلمانان، عباس بن ماهان را بحیث «هنرمن» مقرر کرد (۶)

این نام با پشتوی کنونی مطابقت دارد، که (من) در آخر کلمات از ادات

(۱) مفاتیح العلوم (۲) الفهرست ۳۴۷ و کتاب البدو والتاریخ ۱۹ ملل و نحل شورستانی ۲۴۰

(۳) آثار الباقیه ۲۲۶ (۴) یقه خزانه ۲۴۲۰

(۵) حدود العالم ۴۶ (۶) عجائب الفیثه ۱۴۴، مروج الذهب ۲۰۲

تصاحب و فاعلیت است و عربها آنرا بزبان خود برده ازان مصدری را بشکل (هرمنه) ساخته اند (۱) ولی در قرن سوم هجری همین لقب و صفت در هند جنوبی موجود بود، شکل فارسی کلمه «هرمنده» هم رواج داشت. کلمه دیگری که همد رین شهر رواج داشت و مسعودی مورخ و جهانگرد عرب آنرا در سنه (۴۰۴هـ/۹۱۶م) در صیمور شنید (بیاسره) است روی گوید: درین شهر ده هزار عرب ساکن اند، چون در هندوستان تولد یافته اند ایشانرا (بیاسره) گویند (۲) یعنی مسلمانانی که در هند بدنیا آمده اند. برخی از محققین نتوانسته اند ریشه اصلی این کلمه را پیدا کنند ولی ما از روی زبان و کلمات پشتو میدانیم که اصل این کلمه (بی اسره) است، که معنی مسافر و غریب الوطن و بیچاره را میدهد. این کلمه را عربها معرب کرده و ازان بصورت کلمه مفرد (بیاسره) ساخته اند.

بقول البشاری مقدسی که در (۳۷۵هـ/۹۸۵م) از راه بست به سند آمد، در ملتان مسکوکاتی را بشکل و طور مسکوکات فاطمیون مصر هم دید، ولی در آنجا زیاده تره قنهری، رواج داشت، که به قنهریات غزنه مشابه بود، و دراهم سند را هم قنهریات، میگویند (۳) البت در تاریخ هند این کلمه را، قندهاریات، خوانده و معلوم است که این مسکوک منسوب بود به گندهارای قدیم افغانستان. زیرا عین قندهاری، در غزنه هم رواج داشت، و مادر مسکوکات افغانستان تاسی سال قبل مسکوک نقره بنام «کندهاری» داشتیم، بلکه مردم روستاهای اطراف قندهار تا کنون هم واحد پولی خود را همان، کندهاری، حساب میکنند، و آشکار است که این کلمه از گندهارای افغانستان به سندرفته بود.

انتقال افکار و کلتور از راه تجارت:

از زمانهای قبل از مسیح راه تجارت ابریشم از افغانستان به ماوراءالنهر و چین و هند میگذشت، که تعبیر دانشمند فرانسوی رنه گروسه، در زمان بودا

(۱) تعلقات هند و عرب ۲۷۸ (۲) مروج الذهب ۲ / ۸۰

(۲) ۱- سن القاسم ۴۸۲

راه زیارت هم بود (۱) و غرب آسیا را با شرق آن وصل میکرد. کاروانهای عظیم تجارتي با مردم آسیا از مصر تا کرانههای گنگا ازین سر زمین میگذشتند و مردم افغانستان را همواره در مسیر انتقال افکار و ادیان و عقائد و زبانها و مهاجرت اقوام قرار میدادند، و این راه در اوائل عصر اسلامی از نشاپور بهرات میرسید (۲) که از آنجا بدو شعبه شمالی و جنوبی منقسم میشد، راهی از مرو و جوزجانان به بلخ میرفت (۳) و از آنجا بدیار ماوراءالنهر و تخارستان و کاشغر وصل بود، و راهی هم از آن جدا شده از درهای هندو کش به بگرام و تکسیلا و هندمی پیوست (۴). اما راه جنوبی از اسفزار و فراء و سیستان و رنج (قندهار) میرفت که در انتقال اموال التجاره و مهاجرت مردم و سیر افکار دارای ارزش خاص است. زیرا این خط جداگانه از جنوب پارس و کرمان از راه ذرنج سیستان نیز بدان می پیوست و نسبت به راه شمالی محفوظتر بود (۵).

مورخ و جهانگرد عربی المسعودی که در حدود (۳۰۵ هـ ۹۱۷ م) از بلخ و خراسان گذشته بود تصریح میکند که از خراسان به چین راه ببری موجود است و هندوستان خود با خراسان چسبیده است و کاروانها از خراسان بسند و هندوستان میروند که با زابلستان ملحق است (۶) و بقول ابن حوقل کابل و غزنه گذرگاه تجارت هندوستان است (۷).

چون در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی با کثرت بلاد سند و هند غربی رسید، بنابراین اکثر پیداوارها از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتي ملتان و دیبل و منصوره و زیپندو ارور (روهری) و قندابیل (گنداوی) و قزدار (خضدار کنونی) و غیره شهرهای معمور و پوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای

(۱) تمدن ایرانی ۴۵۲ (۲) اراضی خلافت شرقی، لی سترنج ص ۴۵۸ (۳) حواشی منارسکی بر حدود العالم ص ۳۶۹

(۴) Sir Martimer Wheeler Rome Beyond the Imperial Frontiers تالیف

(۵) غزنی از Allesio Bombaci ص ۲۴۸ و اراضی خلافت شرقی ۳۷۶

(۶) مروج الذهب (۷) سورة الارض ۳۲۸

مهران (سند) براه زابل و سیستان و هراة به خراسان و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق برده میشد، و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزدار و طوران (افغانستان جنوبی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد، و طوریکه البشاری گوید: کارخانهای عظیم نوع اعلی و سپید شکر دانه دار در طوران (جنوب افغانستان) بود. هکذا قوافل تجارتی پنجاب از راهای افغانستان شرقی بکابل و غزنه و خراسان و بخارا و ماوآء النهر میگذشتند، و از آنجا اموال چینی را بهند انتقال میدادند، و از امتعه معروف تجارتی، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو بوسیله قوافل عظیم بچین برده میشد (۱) و همچنین ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر و عود و مشک و دارچینی از چین، و عود و قرفل و نارگیل و البسه نخی و فیل از هند و سند از راه افغانستان با راضی غربی و کشور عربی نقل میشد (۲) ابوزید سیرافی گوید: که از هندوستان قوافل مسلسل بخراسان و از آنجا بهند می آیند. راه این قوافل بزرگ زابلستان (وادی ترنک و ارغنداب) است (۳) و بقول جورجانی بسا از تجار هند و خراسان در بلپاری اند که تجارت مشک آن مشهور و از مهم تجار هند است (۴) و شمشیرهای هندی (مهند) بقول فون کریمر المانی از راه شبرغان کنونی شمال افغانستان تجارت میشد (۵) که بگفته ژوزف هاکن برج مشهور بمبادلات اموال التجاره کاروانهای شرقی و چینی در اینجا بود (۶).

مقصد ازین تشریح اینست که بامبادله و رفت و آمد کاروانهای تجارتی، روابط کلتوری و فکری و صنعتی نیز از راه افغانستان بین هند و ممالک عربی و کشورهای ماوراء النهر و چین بکثرت موجود بود و سرزمین افغانستان راه توثیق این جریان کلتوری بشمار میرفت، چنانچه در ترکستان چینی و ختن دیوارها و تخته ها و جامه های

(۲۱) تاریخ تجارت در عصر اموی ۳۷ (۳) کتاب الهند و السند ۲۰۱

(۴) حدود العالم ۴۶ (۵) تهذیب مشرق در عصر خلفاء ترجمه اردوس ۲۲

(۶) تمدن ایرانی ۴۵۴

ابریشمی مصور از حفریات بدست آمده که دران اثر صنعت هندی واضح بنظر می آید، و ازان آشکار است که اثر صنایع هندی تاوسط آسیا رسیده بود (۱).

بعد از سلطه خلفا :

خراسانیان از اوائل حکومت اموی مخالف سیطره سیاسی عرب بودند و چنانچه گذشت بارها قیام کردند، و بعد از آنکه دودمان عباسی را بتخت خلافت بغداد رسانیدند باز هم مجاهده خود را برای تحصیل آزادی از دست ندادند، تا که در سنه (۲۰۵ هـ ۸۲۰ م) طاهر بن حسین که از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زننده جان امروز غربی هرات) بود، اعلان استقلال نموده و اساس سلطنت طاهریان را در خراسان گذاشت که تا سنه (۲۵۹ هـ ۸۷۲ م) دوام کرد، و در همین سال محمد بن طاهر دوم بدست یعقوب لیث صفاری اسیر شد این خانواده تنها بر افغانستان غربی حکم راند، و زبان و ثقافت عربی را رواج داد. اما یعقوب بن لیث که از آزادیخواهان و عیاران (اهل فتوت) سیستان بود، در سنه ۲۴۷ هـ ۸۶۱ م اساس سلطنت صفاریان را در سیستان نهاد، و بعد ازان تا زابلستان و مکران و سند فتوحات نمود (۲) و تا سنه (۲۶۰ هـ ۸۷۲ م) تمام کابل را تا گسر دیز و بامیان کشود. این سیاست مدار معروف سیستانی که بقول مسعودی از بزرگترین شاهان جهان بود روز ۱۴ شوال (۲۶۵ هـ ۸۷۸ م) از جهان رفت و برادرش عمر ولیث بجایش نشست، و شاهان این خانواده تا (۳۹۳ هـ ۱۰۰۲ م) حکم راندند.

در عصر آل صفار بساط بودائیت و ادیان هندی با خانواده‌های شاهان محلی از بین برداشته شد، و فرهنگ و افکار و ادب که قبلارنگ هندی و عربی داشت، صبغه خاص محلی خود را گرفت. زبان دری خراسانی زبان درباری و ادبی گردید، و محمد بن وصیف سگزی دبیر دربار اولین قصیده پارسی را در مدح یعقوب سرود (۳) و مرکزیت مدنی افغانستان قویتر گشت زیرا صفاریان از یکطرف بر تمام ایران و حتی دربار بغداد سلطه داشتند و از جانب دیگر یعقوب در پنجپیر (شمال کابل) سکه زد (۴)

(۱) تودیب هند در قرون وسطی ۲۳۳ (۲) ابن خلکان

(۳) تاریخ سیستان ۲۰۷ (۴) انسا یکلو بیدبای اسلامی ماده افغانستان

و طوریکه گفتیم سنده و مکران را نیز مطیع نمود، در همین دوره است که ما آثار انتقال فکری و علمی را از هند در خراسان نیز می بینیم مثلاً ستاره شناس معروف بلخی ابو معشر جعفر بن محمد (متوفی ۲۷۲ هـ/۸۸۵ م) که از اجله ریاضی دانان و مؤلف کتب فراوان است، بقول امیر خسرو دهلوی به بنارس رفته و ده سال به فرا گرفتن علم نجوم هندی مشغول بود (۱).

از خاندان صفاریان امیر ابو جعفر احمد بن محمد (۳۱۱-۳۵۲ هـ/۹۲۳-۹۶۳ م) مردی دانشمند بود و به مجالست با صلحای و افر و از علوم عهد خود اطلاع داشت. پسرش خلف بن بانو (۳۵۲-۳۹۳ هـ/۹۶۳-۱۰۰۳ م) نیز مردی ادیب و دانشمند و حامی ادباء و علماء بوده است (۲) وی علمای عصر را جمع کرد و به تصرف ۲۰ هزار دینار تفسیر جامعی را بر قرآن در صد مجلد نوشت، که بقول جرفاد قانی نسخه آن در مدرسه صابوینه نشاپور محفوظ بود و بعد از سنه (۵۴۸-۱۱۵۳ م) که حادثه غز افقادی، این تفسیر را باصفهان بردند، که در کتب خانه آل خجند محفوظ بود (۳) و از این روایت بسط آثار فرهنگی و فکری را از سرزمین افغانستان بطرف پارس قیاس کرده می توانیم. همدرین دوره بود که مردی از سیستان برآمد که محمد بن کرام نام داشت (متوفی ۲۵۵-۲۸۶ هـ) وی در غر چستان بسر می برد و مذهب خاص کرامی را در خراسان بنانماد که به تجسیم خدا قائل بود، و درین مورد تحت اثر عقائد مانوی آمد و در باره جوهرت وجود واجب از نصاری متأثر بود، تابعان این مذهب در انتقال افکار خاص خود تا اواخر قرن پنجم هجری اثر خاصی را در مردم همجوار خود داشته اند (۴).

سامانیان بلخی

بعد از ضعف دور مان صفاریان خانواده دیگر بلخی در صحنه سیاست خراسان ظهور یافت. ایشان از اولاد سامان خدات زردشتی ساکن دهکده سامان بلخ بودند و بدین سبب او را (سامان خدات) می گفتند (۵).

(۱) تاریخ جدید هند از ما جمدهار ۲۷۵ (۲) تاریخ ادبیات ایران از صفای ۲۰۳/۱

(۳) ترجمه تاریخ بیهقی ۲۵۴ (۴) تاریخ ادبیات ایران ۶۱/۱

(۵) سنی ملوک الارض حمن و اصفهانی ۱۵۰ و تاریخ بغارا از رشعی ۷۰

گویند سامان خدات در حدود (۱۹۷-۸۱۲م) بر دست مامون الرشید خلیفه مسلمان شد (۱) و فرزندش اسد به حضرت خلیفه راه یافت و از فرزندان او احمد حکمرانی فرغانه را داشت. در سنه (۲۶۱-۸۷۴م) خلیفه المعتمد عباسی بکنفر فرزند احمد را که نصر نام داشت به امارت ماوراء النهر شناخت که از همین اوقات دوره شاهی سامانیان آغاز شد و در سال (۱۰۱۳۹۵-۱۰۱۰م) با سقوط شهزاده آخرین سامانی ابو نصر ابراہیم منتصر بن نوح دوم بدست سلطان محمود خاتمه یافت.

عصر سامانی زمان تقویه و نضج مدنیت خراسان است که در آن علم و ادب و صنعت طراوت یافت و جریان انتقال کلتوری بهر طرف موجود بود، پادشاهان و وزیران در بار سامانی نهایت دانشمند و ادب پرور بود و در بخارا را کتب خانۀ عظیمی داشتند که ابن سینای بلخی از آن استفاده نموده و کتبی را در آن خواند که جای دیگر ندیده بود (۲) یا قوت در مرو (۱۲) کتب خانه را دید که یکی از آن نزدیک ۱۲ هزار کتب داشت (۳) و مدارس بزرگ در سیستان و بخارا و بلخ و هرات و دیگر شهرهای خراسان موجود بود (۴) و کارهای بسیار مهم درین دوره صورت گرفت. مثلاً ابو زید بلخی (متوفی ۳۲۲-۹۳۳م) متکلم و فیلسوف معروف کتاب نظم القرآن را بر عایت ظواهر معانی آیات قرآن نوشت (۵) و جبائی متوفی (۳۰۳-۹۱۵م) هم تفسیری بفارسی نوشت (۶) و دانشمندان فقه و حدیث مانند عبدالله بن داؤد سجستانی (متوفی ۳۱۶-۹۲۸م) و امام محمد بن اسمعیل بخاری (متوفی ۲۵۶-۸۷۲م) جامع صحیح البخاری، و امام مسلم بن حجاج نیشاپوری (متوفی ۲۶۱-۸۷۴م) جامع صحیح مسلم، و امام ترمذی (متوفی ۲۷۹-۹۹۲م) جامع سنن ترمذی، و امام نسائی (متوفی ۳۰۳-۹۱۵م) جامع سنن نسائی، و ابو حاتم سجستانی (متوفی ۲۵۵-۸۶۸م) بوجود آمدند، و ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله بلغمی وزیر معروف سامانی، تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری را از

(۱) زین الاخبار گردیزی ۱۴ (۲) طبقات الاطباء ۴

(۳) معجم البلدان ماده مرو (۴) تاریخ بخارا ۶۷، تاریخ سیستان ۸۹

(۵) معجم الادباء ۳ ر ۲۹ (۶) الحضارة الاسلامیه ۱ ر ۳۳۲

عربی بفارسی درسنه (۹۶۳۸۳۵۲) ترجمه نمود، و همچنین جمعی از علمای بلخ و سیستان و هرات بفرمان منصور بن نوح سامانی در حدود سال مذکور تفسیر طبری را از عربی بفارسی ترجمه کردند (۱) که این دو کتاب مهمترین آثار ادبی زبان دری است. طوری که درین عصر، رشته روابط فکری و ادبی خراسان را با مدنیت و کلتور عربی می بینیم، دربار سامانی را با ملل چین و هند نیز مربوط می یابیم، مثلاً یکی از وزرای دانشمند و نامور سامانی ابو عبدالله احمد بن محمد جیهانی که دوره وزارتش از (۳۶۵ هـ تا ۳۶۷ = ۹۷۵-۹۷۷ م) بوده (۲) و بقول البشاری مقدسی صاحب فلسفه و نجوم و هیئت بود، بتمام ممالک اشخاصی را فرستاد، و مسافران آن دیار را فراهم آورد، تا معلومات جغرافی و راهها و احوال ممالک را در کتابی نوشت، که همین جهانگرد عربی در هفت جلد متن عربی آنرا در خزائن عضد الدوله (دیلمی) و بازر نیشاپور ترجمه مختصر آنرا دیده بود. وی گوید که جیهانی درین کتاب به مسائل نجومی و فلکی هندسی پرداخته و از اصنام هند و عجائب سند و جبال و منازل و شهرها و دشتها و تجارت خانها و دریاها به تفصیل سخن رانده است (۳). هکذا در همین عصر مردی جوزجانی که بدربار آل فریغون جوزجانان شمال افغانستان راهی داشت برای امیر ابی الحرث محمد بن احمد فریغونی کتابی را بزبان فارسی درسنه ۳۷۲ هـ ۹۸۲ م بنام حدود العالم من الشرق الی المغرب بر جغرافیای دنیا نوشت که از مهمترین آثار جغرافی و ادبی زبان دری خراسانی است، وی درین کتاب معلومات مفصلی را راجع به جغرافیا و احوال اجتماعی و اقتصادی و بازرگانی قسمت مکتشف دنیا از افریقا تا چین و هند میدهد که این اطلاعات وی مخصوصاً راجع بخراسان و هندوچین و تبت و غیره از غنائم روزگار است، و ازین هر دو کتب جیهانی و جوزجانی پدید می آید که سیر جریان افکار و معلومات و علوم انسانی از خراسان به طرف جاری و جاری بوده است و امرای آل فریغون افغانستان درین حرکت سهمی بارز داشته اند. «باقیدار»

(۱) تاریخ ادبیات ایران ۱ ر ۶۱۹ (۲) زین الاخبار ۳۶ (۳) احسن التقاسیم ص ۳ و ۴۶۳